

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در مبحث سوم از مباحث مربوط به نحوه تعیین یا شیوه تعیین ولی امر در عصر غیبت به اینجا رسید؛ آنجا که فقیه جامع الشرائط ولایت امر منحصر به فرد و متعین در فرد معین باشد، بحثی نیست؛ عنوان کلی متعلق نصب برای ولایت امر - عناوین کلیه مثل روایات حدیثنا و مثل «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» - قهراً منطبق بر او می‌شود و او متعین برای ولایت امر از سوی ولی عصر صلوات الله تعالی علیه برای ولایت امر خواهد بود.

بحث ما در مبحث چهارم این است که اگر افراد متعدد واجد الشرائطی در عصر غیبت داشتیم، تکلیف چیست؟

در اینجا سه فرض وجود دارد که باید ببینیم کدام یک از این سه فرض با ادله شرعیه سازگار است.

فرض اول: این است که ما قائل بر این باشیم که باید حاکم یک نفر باشد و برای تشخیص و تعیین آن یکی باید به دنبال شیوه تعیین بگردیم؛ به اصطلاح فرضیه وحدت حاکم.

فرض دوم: این است که متعدد باشد و حاکمیت برای هر یک از مصادیق فقیه جامع الشرائط علی نحو الاستقلال ثابت باشد. چند فقیه جامع الشرائط داشته باشیم و هر یک از آنها مستقلاً ولایت امر را داشته باشند.

فرض سوم: این است که همه انضماماً دارای ولایت امر باشند، فقهای متعدد جامع الشرائط داریم، منتها بگوییم ولایت امر برای آنها انضماماً است؛ یعنی یکی به ضمیمه دیگری، به ضمیمه سوم، به ضمیمه چهار و هر یک به ضمیمه دیگران ولایت امر را دارا است.

ظاهراً منحصر در این سه فرض است. حالا باید ببینیم از این سه فرض، کدام یک با ادله شرعیه قابل تطبیق است. بحث ما در فرض اول است که فرض وحدت حاکم باشد؛ قائل شویم به اینکه ما از ادله استفاده می‌کنیم که حاکم باید یکی باشد و باید به دنبال بحث در شیوه تعیین آن حاکم واحد باشیم.

یک نکته اینکه شورای رهبری همان انضمامی است، بعداً بحث می‌کنیم که این شورا چگونه شورایی می‌تواند باشد. ما دو گونه بلکه سه و چهار گونه شورای دخیل در حاکمیت داریم. یک شورا، شورای مشورتی است یعنی ما قائل شویم به اینکه حاکم ملزم به مشورت با افراد صلاحیت‌دار است. اینجا شورا دخیلی در حاکمیت ندارد حاکم، تصمیم‌گیرنده و آنکه حکمش نافذ است همان حاکم است و شورا فقط مشورت و نظر می‌دهد.

نظیر آنچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بعضی از افراد فرمود: «أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ»^۱ شما مشورتتان را بدهید ولی اگر من تصمیمی گرفتم «فَأُطِئْنِي». اگر من تصمیم گرفتم دیگر اطاعت من بر شما فرض است. این یک‌گونه شورا است. این شورا دخیلی در حاکمیت ندارد زیرا شورای مشورتی است. حتی افراد این شورا را خود حاکم - هر که را صلاح دید - انتخاب می‌کند. انواع شورا داریم؛ شورای قبل الحکم، شورای بعد الحکم، شورای مع الحکم. این‌ها را بحث می‌کنیم و ممکن است شورایی داشته باشیم که معتقد باشند آن شورا باید در حاکمیت دخالت داشته باشد. همه این شورایی که در حاکمیت دخالت داشته باشد طبق معنی فرض سوم خواهد بود؛ فرض ولایت فقیه جامع‌الشرايط منتها به شرط الانضمام الی غیره که خود این شورا و این جمع همگی حق حاکمیت دارند و نفوذ کلمه و حکم برای همه آن‌ها اجتماعاً ثابت است. این هم حرفی است که بعداً بحث آن را انجام می‌دهیم.

اما اول فرض وحدت حاکم که گفتیم فرض اول این است که ادعا شود حاکم باید واحد باشد.

برای مسئله وحدت حاکم می‌توان ادله‌ای بیان کرد؛ ما در نظام سیاسی اسلام تعدد حاکم نداریم، چه علی نحو الاستقلال و چه علی نحو الانضمام. حاکم در نظام سیاسی اسلام همیشه واحد است، البته آن واحد باید جامع‌الشرايط باشد.

برای این مطلب می‌توان ادله‌ای بیان کرد:

دلیل اول: این است که سنت الهی نصب حاکم در طول تاریخ سنت تعیین حاکم واحد بوده است. ما در گذشته گفتیم و مفصل بحث کردیم که در هر زمان خدای متعال حاکمی را برای فرمانروایی نصب کرده بوده، در هر زمانی روی کره زمین امامی که مفروض الطاعة باشد - یعنی فرمانش روا و نافذ باشد - همیشه بوده و

۱. وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ [رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ] وَ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ [فَإِذَا] عَصَيْتُكَ فَأُطِئْنِي. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۵۳۱

همیشه هم این امام واحد بوده است. البته گاهی امام متعدد وجود داشته است؛ اما دیگری مأمور به اطاعت از آن امام ناطق بوده است. پس آن امامی که واجب الطاعة است همیشه یکی است، اگر هم امام دیگری باشد آن امام در طول است نه در عرض. امام در طول یعنی امامی که خود این امام مأمور به اطاعت از آن امام اصلی است. پس امام اصلی در طول تاریخ بنا بر آنچه سنت خداست یکی بوده است.

زیرا سنت الهی لا یتخلف است؛ «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^۲ این از سنت‌های تحول‌ناپذیر و تبدیل‌ناپذیر الهی است. خب اگر معلوم شد که خدا چنین سنتی دارد؛ سنت خدا تعیین حاکم واحد است؛ پس در دوران غیبت کبرای معصوم هم همین‌طور است و این سنت الهی است. پس ما باید دنبال این باشیم که آن حاکم واحد جامع‌الشرايط را پیدا کنیم.

برای مثال لوط علیه السلام امام در طول بوده است و لذا وقتی بنا شد قوم لوط عذاب شوند، فرشتگان اول خدمت حضرت ابراهیم آمدند و گفتند «إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ»^۳. لذا حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خواست وساطت کند و مهلت خواست اما جواب رسید که «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا»^۴ خلاصه کار تو نیست و آن‌ها باید عذاب شوند. خلاصه حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا» چگونه می‌خواهی این قریه را عذاب کنی که لوط در آن قریه است! گفتند: «قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ»^۵ این‌ها را نجات می‌دهیم، عذاب شامل آن‌ها نمی‌شود. پس لوط علیه السلام تحت فرمان بوده، امام مستقل نیست بلکه تحت فرمان ابراهیم علیه السلام بوده است.

اما به حضرت ابراهیم علیه السلام چه مربوط که بخواهند قوم لوط را عذاب کنند؟ مگر خدا باکسی تعارف دارد؟ مثلاً به احترام حضرت ابراهیم علیه السلام؟ چنین چیزی نیست؛ بلکه معلوم می‌شود که تحت فرمان بوده است و گزارش می‌دهند به آن‌کسی که رئیس اول است. به اضافه اینکه آیه کریمه: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۶ در حق حضرت ابراهیم علیه السلام خود نشان‌دهنده این است که امام للناس جمعاً بوده و همه ناس که قوم لوط هم در ضمن آن‌هاست.

۲. فاطر: ۴۳ اَشْتَكَبْنَا فِي الْأَرْضِ وَمَكُرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ

۳. عنکبوت: ۳۱ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ

۴. هود: ۷۶ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ

۵. عنکبوت: ۳۲ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

۶. بقره: ۱۲۴ وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

[در مسئله خضر و موسی علیهما السلام] دو عالم است؛ حضرت خضر علیه السلام مأمور عالم تکوین بوده است نه مأمور عالم تشریع، فلذا موسی علیه السلام به وظیفه خود عمل می‌کرد. حق هم با موسی علیه السلام بود اما در عالم تشریع، می‌گفت این بچه را می‌کشی خب یعنی چه که می‌کشی؟! آن جوابی که حضرت خضر علیه السلام داده جواب مبتنی بر عالم تشریع نیست؛ مثلاً می‌گوید ما این را کشتیم تا اینکه خدای متعال یک بچه دیگری به پدر و مادر او بدهد که بچه بهتری از این باشد. اگر مأمور عالم تشریع باشد خب به تو چه مربوط که می‌خواهد بهتر باشد یا نباشد؟! اما حضرت خضر علیه السلام مأمور عالم تکوین است مثل سایر اسباب تکوینی عمل می‌کند، منتها او مأمور عالم تکوین بوده و چون مأمور عالم تکوین بوده در عالم تشریع چرا گفت: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۷؟ گفت محدوده تو عالم تشریع است در این عالم تکوین تو نمی‌توانی صبر کنی بر آنچه من می‌خواهم انجام دهم، تو می‌خواهی با معیارهای عالم تشریع با من سخن بگویی من معیارهای دیگری برای اعمال امر دارم، من هم آمرم منتها من آمر عالم تکوین هستم.

اینجا یک مطلبی است که در مباحث امامت مطرح می‌کنیم؛ این ولایت تکوینی مطلقه مخصوص محمد و آل محمد صلوات الله تعالی علیهم است. ولایت عامه‌ای که شامل تکوین و تشریع است مخصوص رسول اکرم و اهل بیت علیهم السلام اوست و این از امتیازات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ حالا این بحث مربوط به امامت است و خیلی ربطی به بحث نظام سیاسی ندارد.

از همه روایات، این سنت الهی همیشگی استفاده می‌شود. مرحوم شیخ کلینی به سند صحیح کالقطعی روایت می‌کند: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ لَا. قُلْتُ يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ».^۸

بیان شد که معنی صامت یعنی فرمان نمی‌دهد. این صمت، صمت مربوط به مقام امامت است که مقام فرمانروایی است، آن کسی که ناطق است او فرمان می‌دهد و این صامت مطیع آن امام ناطق است؛ «إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ». لذا گفته‌ایم امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امام بوده است. فلذا آیه می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۹ منکم یعنی آن کسی که الان در میان شماست ولی امر است. یا «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ

۷. کشف: ۶۷

۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۸

۹. نساء: ۵۹ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

مِنْهُمْ»^{۱۰}. اینجا فعل، ظهور در فعلیت دارد؛ «عَلِمَهُ» یعنی همین الآن هستند. معلوم می‌شود اولی الامری در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده غیر از خود رسول است منتها این اولی الامر غیر از رسول در وقتی امر می‌شده و در وقتی فرمان می‌داده که رسول غائب باشد. لذا آن حدیث «أَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^{۱۱} حدیث منزلت معروف برای همین موضوع است. در بعضی از متون این حدیث آمده که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي»^{۱۲}. حالا که من در مدینه نیستم، نمی‌شود من در مدینه نباشم مگر اینکه تو خلیفه من در مدینه باشی. امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که غائب می‌شود، امام دوم و امام فرع که در طول امام عصر است، او خواه‌ناخواه کار او را انجام می‌دهد، اما تا زمانی که امام عصر حاضر است، امام دیگر حتماً صامت خواهد بود، «لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ».

پس یکی از آن‌ها صامت است و آن امامی که امام بالفعل است و ناطق است و فرمان می‌دهد همیشه واحد است.

ما این را عرض کردیم متأسفانه در مفهوم امام تحریف شده است؛ امام یعنی چه؟ گاهی طوری امام را تعریف می‌کنند که گویا امام فقط کارش ارتباط با ارواح است و یک مقام معنوی مجهول دارد یا اصلاً معلوم نیست این مقام معنوی چیست. لذا گاهی می‌گویند حکومت از شئون امام است، امام یک شئونی دارد که ما نمی‌دانیم آن شئون چیست، اما از شئون حکومت است. حالا آن‌هایی که خیلی خیلی حکومتی فکر می‌کنند گاهی از این حرف‌ها می‌زنند که حکومت از شئون امام است. اما خیر؛ حکومت از شئون امام نیست، حکومت عین امامت است، اصلاً امام یعنی فرمانروا، یعنی صاحب فرمان. این نکته خیلی مهمی است که در فرهنگ شیعی بلکه در فرهنگ دینی و اسلامی ما صاحب الامر، امام. ولی الامر کیست؟ امام. اولی الامر چه کسانی هستند؟ امامان هستند که امر دست آن‌هاست. چون امر دست آن‌هاست سایر مقامات را نیز دارند. چون این‌ها باید فرمان بدهند.

اختیار فرمان از هر اختیاری برتر است، مقام فرمان دادن از هر فرمانی بالاتر است. همه مقامات معنوی فرع این مقام است که خدا به ائمه اطهار علیهم السلام داده است؛ آن‌ها را صاحب فرمان کرده است. صاحب کاری

۱۰. همان: ۸۳ وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا

۱۱. مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۴

۱۲. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۴۳

کرده است که مخصوص خود خداست؛ «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»^{۱۳} اوست که فرمان می‌دهد. با فرمان او جامعه بشر اداره می‌شود با فرمان، امام جلوی مردم می‌افتد. اینکه می‌گوییم امام یعنی مقتدی؛ یعنی کسی که جلو مردم راه می‌رود. اما آیا فقط مکانش جلوی مردم است؟ ما که گاهی می‌نشینیم یکی جلو می‌نشید این شد امام؟ امام این است؟ یعنی مکانا متقدم بر مردم است؟ یا این تقدم یعنی تقدم اراده؛ یعنی اراده او مقدم است. «النَّبِيُّ أَوْلَى»^{۱۴} اراده او مقدم است یعنی امر او نافذ است یعنی صاحب فرمان است و این همان معنی سیاست و معنی حکومت است.

لذا سائر شئون امامت هم بر این اساس است. حتی شفاعت از شئون امامت است، چون این امام شماس است و شما او را به امامت پذیرفتید (این را ما در مباحث علم الاجتماع اسلامی خوب بحث کردیم) وقتی یک امامی را به امامت می‌پذیرید، خود و شخصیت خودتان را مُندک در شخصیت امام می‌کنید چه بخواهید چه نخواهید همچنین اراده و امر امام را بر خود نافذ می‌دانید؛ یعنی می‌گویید اراده من دنباله و تابع اراده امام است. خب شخصیت شما را چه چیزی می‌سازد؟ اراده شما می‌سازد، اراده هر انسانی است که شخصیت و هویت او را می‌سازد. منانت؟ چه کسی هستی؟ چه هستی؟ این چه هستی شما و ما را چه چیزی می‌سازد؟ خواسته‌های ما. آنچه می‌خواهیم، آنچه اراده‌های می‌کنیم. وقتی من گفتم ای امام اراده من تابع اراده توست، امری لا مرکم متبع، این امری لا مرکم متبع خیلی حرف مهمی است. سلم لمن سالمکم، حرب لمن حاربکم، متبع لا مرکم، این‌ها یعنی چه؟ قلبی لقلبکم سلم، خیلی حرف است که این قلبی لقلبکم سلم یعنی چه؟ یعنی ارادتت لا رادتکم سلم، اراده من اراده شماست. هرچه خواستید همان را من اراده می‌کنم. مقدمکم فی جمیع اموری. وقتی به امام گفتیم اراده من تابع اراده توست، یعنی جزء شخصیت او شدیم، آن وقت باری بر دوش امام هستیم. آن وقت در اینجا «اعینونی»، (کمکم کنید) معنی می‌دهد. فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نامه به عثمان بن حنیف: «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ، وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ، أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ، وَ عَقَّةٍ وَ سَدَادٍ»^{۱۵}. امیرالمؤمنین علیه السلام با کسی تعارف ندارد. یا امام صادق علیه السلام در چند روایت چنین می‌فرماید: «أَعِينُونَا بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ»، اعینونا یعنی چه؟ ای امام من چگونه می‌توانم تو را کمک کنم؟ به اجتهاد

۱۳. اعراف: ۵۴ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُ وَال الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

۱۴. احزاب: ۶ النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أُولِيائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

۱۵. نامه شماره ۴۵ نهج البلاغه

خودم تو را کمک کنم؟ با ورع خودم تو را کمک کنم؟ این کمک چگونه است؟ علتش این است که تو وقتی پذیرفتی که اراده امام بر تو نافذ باشد، جزئی از شخصیت امامی امام شدی، امام یک شخصیت جامع می‌شود و ما باری بر دوش امام خواهیم شد و در حقیقت نحوی از اتحاد به وجود می‌آید.

نکته اینکه امام می‌فهمد تو چه می‌کنی، مطلع می‌شود بر آن که تو چه می‌کنی و چه چیزی می‌خواهی، این است که اراده تو مندرک در اراده او شده است. باهمین انتخابی که کرده‌ای و این در عالمی که عالم حقیقت است، اراده تو به اراده او عرضه می‌شود. چون بناست که اراده تو تابع اراده او باشد. اعمال تو بر او عرضه می‌شود و لذا «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^{۱۶}. «الْمُؤْمِنُونَ» در اینجا یعنی ائمه اطهار علیهم السلام. گفتیم هرکجا در قرآن کریم «الْمُؤْمِنُونَ» عطف بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌شوند، مراد مؤمنون خاصی است که حکم آن‌ها، حکم خدا و رسول در ولایت امر است. خلاصه امام این است؛ امام من له الامر و امام صاحب الامر است.

این موضوع هم که «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» یعنی آن‌هایی که جدای از امام هستند و امامت امام را نپذیرفتند دیگر اعمالشان بر امام عرضه نمی‌شود. آن چیزی که در روایت آمده این است: کسانی که اعمالشان بر امام عرضه می‌شود مؤمن هستند، اعمال مؤمنین است که بر امام عرضه می‌شود. امام با کسانی که از این دایره ولایت خارج‌اند، کاری ندارد. کاری ندارد به این معنا که آن‌ها خودشان این رابطه را قطع کرده و خودشان به امام پشت کرده‌اند. لذا آیه می‌فرماید: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ». «قُلْ اَعْمَلُوا» نسبت به کسانی که اهل عمل‌اند و مؤمنین‌اند، آن‌هایی که اعلام ولایت می‌کنند، آن‌هایی که خارج از دایره ولایت هستند، صدق می‌کند. اما آن‌هایی که خودشان را از امام جدا کرده‌اند عملی ندارند که عرضه شود، هیچ عملی؛ «وَقَدْ مَنَّا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا»^{۱۷} این شخص دیگر عملی ندارد که بر امام عرضه شود، آن کسی که عمل دارد بر امام عرضه می‌شود.

اما شهادت بحث دیگری است؛ اینکه می‌گوید امام شاهد است، یعنی معیار است، یعنی دیگران را بر او منطبق می‌کنند و او را معیار تشخیص قرار می‌دهند. خب همین که کسی از امامت جدا شد، جدا شدن او از امام چگونه تشخیص داده می‌شود؟ اینکه شخصیتش هیچ شباهتی با شخصیت امام نداشته باشد؛ «يَدْخُلُ

۱۶ توبه: ۱۰۵ وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

۱۷ فرقان: ۲۳

الْجَنَّةِ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَا»^{۱۸} اصلاً روز قیامت اینکه دارد؛ «فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ»^{۱۹} «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ»^{۲۰} «يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالتَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ»^{۲۱} این سیمای همان نشانه هویت است. وقتی سیمای علوی و سیمای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نباشد؛ این سیمای که نبود او را جدا می کنند، لذا «وَأَمَّا تَزُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ»^{۲۲} می آید، «امْتَّازُوا» صفتان را جدا کنید.

در این دنیا صفتان جدا نبودند و باهم مخلوط بودند اما آنجا دیگر صفها از هم جدا می شود، آن چهره عالم آخرت چگونه چهره‌ای است؟ «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ»^{۲۳}. «عَلَى وُجُوهِهِمْ» یعنی انسان وجوهی دارد که این وجه را خودش با اراده خود می سازد. این وجه ظاهری، این وجه جسمانی و این وجه گلی ما را خدا به می دهد و ما اختیاری در ساختن این وجه نداریم، منتها ما با این وجه محشور نمی شویم، آن وجهی که بشر با آن وجه محشور می شود، وجهی است که خود، آن وجه را با عمل و اراده اش می سازد. ما در حال ساختن همین وجه باطنی و وجه حقیقی خودمان هستیم، وقتی اعمالی انجام می دهیم، این وجه درست می شود وقتی که از این دنیا رفتیم، آنجا که می خواهند محشور کنند؛ «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا»^{۲۴} بعد می فرماید: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»^{۲۵} در دنیا من بصیر بودم اما اینجا اعمی هستم. جوابش چیست؟ «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى»^{۲۶} مسئله امامت است. وقتی کسی امام ظلال را برای خود برگزید یعنی کور است، خودش کوری را انتخاب کرده است. خودش چهره کور و کر برای خود ساخته است. این معنای شاهد است. شاهدان روز قیامت یعنی این چنین کسانی. در زیارت جامعه می فرماید: «شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ» شهادت در دار دنیا، آن‌ها شهدای دار الفناء هستند؛ یعنی آن‌ها هستند که چهره‌ها را

۱۸. کافی، ج ۱، ص ۱۸۴

۱۹. الرحمن: ۳۷

۲۰. همان: ۳۹

۲۱. همان: ۴۱

۲۲. یس: ۵۹

۲۳. اسراء: ۹۷ وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

۲۴. همان

۲۵. طه: ۱۲۵

۲۶. اسراء: ۷۱

در دار فناء دنیایی می‌سازند. هرکسی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام را پذیرفت، با این پذیرش و با این اعلام پیوستگی [آنها شاهد او خواند بود].

ولایت به معنای پیوستگی است؛ گفتیم اگر در فارسی بخواهید ولایت را ترجمه کنید، ولایت یعنی پیوستگی. گاهی نامه می‌نویسند می‌گویند پیوست دارد؛ روز قیامت نامه ائمه اطهار علیهم السلام هم پیوست دارد. پیوست نامه اعمال آنها ماها هستیم، ماهایی که این ولایت را انتخاب کردیم. این معنی شهادت است و این‌گونه شاهد درست می‌شود.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا پی خواهیم گرفت.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.